

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

حُجَّتِي يَا اللَّهُ فِي جُرْأَتِي عَلَى مَسْئَلَتِكَ مَعَ اتْيَانِي مَا

تَكَرَّهُ، جُودُكَ وَكَرْمُكَ، وَعُدَّتِي فِي شِدَّتِي مَعَ قِلَّةِ حَيَاتِي،

رَافَتُكَ وَرَحْمَتُكَ

ای پروردگار من دلیل و سبب من در تجرّی

و جرأت بر سؤال از تو، همان رأفت تو است، جود

تو است، بخشش تو است به اضافه کرامت و

بزرگواری تو، در عین حال که مخالفت تو را می‌کنم



و آن چه که موجب کراهت و ناراحتی تو است به جای می‌آورم. این جود و کرامت و بزرگواری تو باعث شده است که من مخالفت با تو را و در قبال تو به نفسانیات و امیال و آرزوهای خلاف دست زدن را، در نظر نیاورم و با اغماض از این مسائل بگذرم، با اغماض از این گونه مطالب عبور کنم.

یک وقت در زمان مرحوم آقا یکی از دوستان، خدا رحمتش کند خیلی مرد بزرگواری بود، می‌گفت رفتم خدمت آقا و ایشان مرا خیلی سخت مورد خطاب قرار دادند، خطاب و عتاب و ...، که آقا این چه کاری است که انجام می‌دهید؟ چرا این کارهای خلاف را می‌کنید؟ ولی از مسائلی که خب کسی مطلع نبود و فقط ایشان اطلاع داشتند. می‌گفت ما همین طور صبر کردیم ایشان هر چه دلشان خواست دعوایشان را با ما کردند، چقدر برای شما حرف بزنیم؟ چقدر نصحیتان کنیم؟ آخر چرا حرف در سرتان نمی‌رود؟ از این مسائل خلاصه هی گفتند، می‌گفت وقتی خوب خسته شدند ما یک خنده‌ای کردیم، گفتم خب آقا اگر این کارها را نکنم پس بین

من و شما چه فرقی است؟ می‌گفت تا این را گفتم
ایشان غش زدند زیر خنده، همه آن‌چه را که ده دقیقه
ما را آماج برای انواع شماتت‌ها و همه رفت،
همه‌ی آن مالیده شد. گفتم آقا اگر این کار را نکنیم
پس بین ما و شما چه فرقی است؟ ما هم می‌شویم
شما دیگر! ایشان گفتند خیلی خب تو کار خودت را
کردی حالا مواظب باش حواست را جمع کن و
خلاصه بیشتر مواظب باش بیشتر

واقعاً هم همین طور است. خب راست
می‌گوید. چون نگاه می‌کند و می‌بیند یک همچنین
شخصی مقابلش است جرأت بر خطا و اشتباه دارد،
خیلی حرف است. آخر آن هم از رفقا و دوستان
[بود.] خدا رحمت کند مرحوم آقای سید مرتضی
مقدّسی رضوی بود. او هم اهل حساب بود، او هم
اهل سرّ بود، او هم اهل رمز و راز بود چیزهایی
می‌فهمید و می‌دانست که خبرهایی هست.

نقل می کنند از بایزید بسطامی اعلى الله مقامه
و رضوان الله عليه، مرد بزرگ، عارف نامدار، شاگرد
مکتب امام جعفر صادق علیه السلام، شش سال این
مرد بزرگ در منزل امام صادق علیه السلام بود سقا
بود آب می آورد منزل را نظیف می کرد تمیز می کرد
و دربانی هم می کرد حتی به عنوان دربان هم دیده
شده، مثل معروف کرخی که دربان بیت امام علی بن
موسی الرضا علیهم السلام بود، معروف کرخی از
بزرگان عرفا و قبرش الآن در بغداد است، در آن
سفری که چند سال پیش ما به عتبات مشرف شدیم،
تقریباً حدود سه یا چهار سال پیش، یک دو سه شبی
در کاظمین مشرف بودیم، ما یک روز در بغداد هم
رفتیم و قبر معروف را زیارت کردیم، قبر جنید
بغدادی را زیارت کردیم و همین طور قبر نواب اربعه
البته نه همه آنها را ظاهراً قبر عثمان بن سعید بود آن
طور که به نظرم می رسد در آنجا زیارت کردیم
بسیار قبر نورانی دارد. معروف کرخی قبرش در
بغداد است ایشان دربان امام رضا علیه السلام بود و
به واسطه و برکت آن حضرت رسید به آن جایی که

باید برسد.

بایزید هم شش سال در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بود و سقّای آن حضرت بود و از اصحاب روایات و اینها نبود خب آن اصحاب روایات افراد دیگری بودند چون ائمه علیهم السلام بر خلاف آن چه که در اذهان حوزوی مرتکز است مجالس ایشان صرفاً مجالس حدیث و احکام نبود، ائمه مثل همه افراد بودند. مجلس درس داشتند، مجلس مسئله و حکم داشتند، مجلس مطالب اخلاقی داشتند، مجلس رفاقت داشتند و اصحاب آنها هم از این نقطه نظر متفاوت بودند بعضی اصحاب امام علیه السلام مثل ابان مثل ابی بصیر، مثل محمد بن مسلم، محمد بن ابی عمیر و یونس و بزندی و امثال ذلک، اینها اصحاب حدیث بودند که هم در مجالس حدیث آن حضرت شرکت می کردند و هم در مجالس عمومی و مسائل اخلاقی و غیره. بعضی از همینها بودند که در مجالس خاص امام شرکت می کردند مثل محمد بن مسلم، محمد بن ابی عمیر، مثل جابر بن یزید جعفی، اینها افرادی بودند

که حسابشان با بقیه فرق می‌کرد، با ابان و امثال ذلک تفاوت داشتند، در عین این‌که همه از شیعیان بودند و همه از اصحاب بودند و همه از ملازمین و ملتزمین عتبه ائمه علیهم السّلام بودند ولی در عین حال خود اینها هم با هم حساب و کتابشان تفاوت داشت، فرق می‌کردند.

جلساتی که امام علیه السّلام با جابر بن یزید جعفی و محمد بن ابی عمیر و محمد بن مسلم داشت آن جلسات را با ابی بصیر نداشت یا با ابان نداشت و امثال ذلک، اینها تفاوت داشتند مثل این‌که ما همه همین طور هستیم. هر کسی خب رفقای مختلفی دارد رفقای نزدیک و نزدیکتر و دور و دورتر و رفقای که بعضی را آدم سالی یک بار می‌بیند بعضی را همان سالی یک بار هم نمی‌بیند بعضی هستند

فقط در خیابان وقتی که آدم را می بینند یاد آدم می افتند! سلام علیکم حال شما چطور است؟ احوال شما، آقا مدتی خبر نداریم! بله بنده هم مدتی از شما خبر ندارم، این به آن در. آقا تشریف نمی آورید منزل ما؟ خب شما تشریف بیاورید منزل ما، اینها فقط افرادی هستند که فقط در خیابان آدم را ببینند. در یک سفری، مسافرت است، حالا زیارتی، حجّی، آدم نشسته، آن طرف هم او برای خودش دارد رد می شود یک سلامی هم به او بکنیم، کنارش هم بنشینیم، خب حدّ مسئولیت و تعهد رفاقتی آدم با اینها همین قدر است، در خیابان سلامّ علیکم و علیکم السّلام، خدا حافظ، شتر دیدی ندیدی، نه من تو را نه تو من را.

بعضی هستند نه! ماهی یک مرتبه، از سالی یکدفعه اینها یک مقداری به انسان نزدیکتر هستند، بعضی نه! یاد آدم می کنند گاهی یک تلفن به آدم می زنند بعضی هستند بلند می شوند منزل هم می آیند، هر کدام اینها مراتب و حساب خودش را دارد، از نظر التزام پاسخ و تعهد نسبت به پاسخ، هر

کدام اینها جای خودش [ان] را دارند و انسان می‌فهمد درک می‌کند که شخص تا چقدر نسبت به رفیقش اخلاص دارد، خلوص دارد تا چقدر پای کار است و دیگر حالا مسئله زیاد است. اینها را انسان می‌فهمد.

ائمه هم همین طور بودند ائمه مجالسی داشتند فرض کن با بعضی از افراد خاص، هیچ کس نبود، کسی هم نمی‌آمد، بنده شاهد هستم که در زمان مرحوم آقا بعضی از افراد که می‌آمدند خدمت ایشان، من که می‌رفتم چایی ببرم می‌گفتند آقا در را ببند یعنی صدای ما دوتا به بیرون نباید بیاید، در حالتی که بعضی از افراد هم بودند که می‌رفتند و صحبت‌هایی که می‌کردند در چهار لنگه هم باز بود کسی شنید نشنید تفاوتی از این مسئله نداشت. خوب این که ایشان می‌گفتند در را ببند برای خودشان که مسئله مطرح نبود ممکن بود فردی حرکت کند رد بشود و بشنود مطلبی را که نبایستی بشنود و سرّی را که نبایستی مستمع باشد، نمی‌تواند تحمل کند، نمی‌تواند قبول کند نمی‌تواند این مسئله را بپذیرد لذا

آن بزرگان با هر کسی همان طوری که می‌بایست بودند.

ما این طور نیستیم ما میزان دستمان نیست معیار دستمان نیست که با چه شخصی چه حرفی را بزنیم؟ ممکن است مطلبی را به کسی بگوییم که قدرت تحمل ثقل آن مطلب را ندارد، در آن موقع خنده‌ای می‌کند و لبخندی می‌زند ولی بعداً می‌رود روی آن فکر می‌کند و نمی‌تواند تحلیل کند و دچار اشکال می‌شود، مشکل می‌شود مسئله برای او یا این که نه! امام علیه السّلام با افرادی هم صحبت می‌شود در ملاّ عام اگر بخواهد رعایت کند در ملاّ عام هم صحبت می‌شود به مطالبی که به درد این نمی‌خورد، این خیلی بالاتر از این حرفهاست. مثل این که شما با یک فرد رفیق بزرگی وارد یک مجلسی می‌شوی که در آن مجلس اطفال هستند می‌گویند بابا تو هم بیا در اینجا، خلاصه در این جا از آن مطالبی که می‌گوییم

بهره‌مند شوید، حالا شما مجبور هستی بروی صحبت کنی، چون که با کودک سر و کارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد این برای شما مسئولیت دارد این بیچاره را برای چه آوردید در این مجلس که بیر نگاه می‌کند که این آقا برای چه ما را در این جا آورده؟ این جا یک مشت بچه که دارد با ایشان اتل متل توتوله بازی می‌کند یا این که فرض کن دارد برای آنها قصه‌ی حسین کرد می‌گوید یا فرض کنید که از این قصه‌های بچه‌گانه و اینها دارد [تعریف] می‌کند! پس مرا برای چه آورد؟! اگر داعی دیگری نباشد و فقط صرف این مطالب باشد خب این کار عبثی است.

باید ائمه مجالسی را با افراد خاص می‌داشتند که در آن مجالس نباید کسانی دیگر حضور پیدا کنند و الا معنا ندارد که امام علیه السلام! اگر مطالبی که به جابر بن یزید می‌گوید مطالبی که امیرالمؤمنین به حبيب بن مظاهر می‌گوید مطالبی که به میثم [می‌گوید]، [اگر] آن مطالب را بیاید بالای منبر و در مسجد کوفه بگوید یک مسلمان باقی نمی‌ماند یک

مسلمان باقی نمی ماند، اگر قرار باشد یکی از آن اسرار توحیدی را که حضرت با میثم می فرمود آن اسرار را بیاید بالای منبر بگوید تمام جمعیت مسجد را می رفت یک جارو می کرد فقط کوفه می ماند و علی و میثم، همین.

نحن معاشر الانبياء أمرنا بأن نكلم الناس على قدر عقولهم^۱ هر يك انبياء به میزان عقل آن افراد مکلف هستند، مکلف نه این که کار خوب. تکلیف دارند وظیفه دارند اگر امام صادق بالاتر از تحمل ابان بیاید مطلبی را که به جابر می گوید و ابان دستخوش تشویش بشود امام صادق مسئول است باید [در] پیشگاه خدا جواب بدهد، جواب باید بدهد. مثل این که شما فرض کنید که يك چغندر و لبوی این مقداری را فرض کن که بکنی در دهان يك طفل دو ماهه، خب دو ماهه که باید شیر بخورد آن هم به مقدار فرض کن که چند سی سی، نه يك لبوی این قدری! خب می میرد این را شما به

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۲۳: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: إنا معاشر الأنبياء أمرنا أن نكلم الناس على قدر عقولهم.

محض این که در [دهان طفل کنی] به شکمش نرفته
وسط راه خفه شده تا این که حالا به معده او بخواهد
برسد و بخواهد هضمش کند، کلمات و اسرار توحیدی
برای مثل ابان و امثال ذلك که امام علیه السلام به محمد
بن ابی عمیر یا محمد بن مسلم یا جابر بن یزید جعفی یا
در مراتب پایین تر به جابر بن عبدالله انصاری می فرمود
حکم دینامیت را داشت برای سایر اصحاب و سایر
افرادی که آنها هم از اصحاب روایات و اصحاب
احادیث امام علیه السلام بودند و آنها را منفجر می کرد.
یک وقتی امام خودش تحملش را می دهد
اصلاً در او بحثی نیست این اعجاز است و خارج از

کلام است. نه! یک وقتی امام در این مبانی نیست
دارد مطلبی می‌گوید دارد یک مسئله‌ای را بیان
می‌کند این‌جا باید حدود رعایت بشود و عجیب
این‌که در زمان مرحوم آقا ما می‌دیدیم هر کسی پیش
ایشان می‌رود کاملاً اشباع و کاملاً قانع از این مجلس
بیرون می‌آید خیلی قانع و سرشار و خوشحال و
این‌که مطالبی را آقا به ما فرمودند که تا به حال به
کسی نگفتند من می‌شنیدم که می‌گفتند تا به حال به
کسی نگفتند در حالی که یک میلیاردش را به تو
نگفتند از یک میلیارد تو یک میلیاردم این وسط سهم
داشتی نه یک میلیون! یک میلیاردم سهم داشتی همان
را به تو گفتند در پوست خود نمی‌گنجی! حالا امام
علیه السلام باید چکار کند؟ با تمام این افراد باید به
میزان فهم و درک و همان موقعیت نفسی و سعه
وجودی آنها باید صحبت کند، به همان مقدار.

بایزید بسطامی اصلاً از اصحاب روایت و
احادیث نبوده، الآن ایرادی که می‌گیرند می‌گویند که
کجا نوشته در این کتب تراجم یک روایت از بایزید
نقل شده؟ مگر قرار بر این بوده که امام صادق فقط

روایت به افراد بگوید؟ این چه حرف بی پایه و
سستی است که باید در جرح و در نقد و در تضعیف
این گونه اصحاب و ملتزمین و ارادتمندان ائمه بیان
بشود؟ بنده به شخصه می شناسم چون در خود بیت
بودم افرادی را که با مرحوم آقا مرتبط بودند و یک
نفر از رفقا هم تا آخر عمر آنها را ندیده، عده بسیاری
هستند لزومی هم ندارد اسم ببرم، اسم هم ببرم شما
نمی شناسید، چه در خود ایران و چه در سایر بلاد
بودند و هستند و الآن هم هستند و الآن هم دارند به
همان راه و روشی که به آنها مأمور بودند دارند به
همان روش هم ادامه می دهند و زندگیشان را می کنند
و کارشان را انجام می دهند. مگر قرار بر این است که
هر کسی در این جا می آید اسمش را آن جا بنویسند و
در تابلو بزنند که این آقا اضافه شد، آن آقا کم شد،
آن آقا رد شد، آن رفت بالا؟

این جا تابلونویسی نیست این جا بنا بر اخفاء
است، مکتب هر کسی ناموس اوست این طور نیست
که بیاید همه جا پخش کند ما چی هستیم، هیئت
نیست این جا، این جا اعلان و روزنامه و انتشارات و

داد و بیداد و هوار و این چیزها نیست. آن کسی در این راه موفق تر است که بروز و ظهور او از همه کمتر باشد، مقام ابراز و اثبات او از همه کمتر باشد به جای اثبات به ثبوت پردازد و به جای اظهار به ظهور پردازد، آن شخص از همه نزدیکتر است و نسبت به راه

خب می آیند و می گویند که بایزید بسطامی نبوده، جزو اصحاب ائمه به حساب نمی آورند وقتی در تاریخ، مورخین نقل کردند، مخالف و مؤالف گفته است که او از اصحاب و بواب و سقّای بیت امام علیه السّلام بود و در منزل آن حضرت رفت و آمد می کرد به چه حساب و ملاکی ما باید بیاییم این

مسئله را انکار کنیم؟ چون حالا با مسلک او
مخالفت هستیم؟ چون حالا ما مطالب او را
نمی‌فهمیم؟ چون حالا روش او با روش ما دوتا است
پس بنابراین باید او را به باد نقد بگیریم؟ اگر امام
صادق الآن زنده بشود او که زنده است امام که مرده
و زنده ندارد به حسب ظاهر با همین جسم بیاید و
بفرماید که آقا این بایزید شش سال سقّای ما بود خوب
شما چه می‌گفتی؟! باز هم به او فحش می‌دادی؟
خود امام صادق بیاید بگوید این که در کتب نوشتند
درست است. این شش سال سقّای ما بود، خوب حالا
حرفت چیست؟ نخیر! بوده که بوده غلط کرده،
سقّای شما که سهل است سقّای پیغمبر و جبرائیل
هم بود ما هر چه دل‌مان می‌خواست به او می‌گفتیم!
خب اگر بنا بر این است ما را با شما بحث نیست، آن
کسی که شش سال سقّای امام صادق باشد اگر کسی
فقط گاه نخورده باشد می‌فهمد باید به یک جایی
رسیده باشد از تو بالاتر، فقط کافی است کسی گاه
نخورد، یونجه نخورد به جای سایر نعم الهی، شش
سال کسی در بیت امام صادق برود و بیاید آن هم یک

همچنین شخص و موقعیتی و بعد هم آدم دربیاید بگوید که نه آقا، این آدم عوضی بوده، این رفتارش آن طوری بوده، چه بوده، چه بوده، این صوفی بوده و این عارف بوده و این امام صادق حاشا و کلاً.

شما یک روایت توحیدی امام صادق را بیا معنا کن، خب بلند شو بیا معنا کن دیگر، هر جا گیر می‌کنی و پایت در گل می‌ماند، نرد علمه الی الله و رسوله و الائمه! هر جا گیر می‌کنیم علمش را به آنها برمی‌گردانیم، پس این ائمه این را برای کی گفتند؟ منتهی ما جرأت نداریم بگوییم دروغ گفتند، بیخود است، سند دارد، سلسله سند این روایت را به امام رضا می‌رساند، سلسله سند این روایت را صدوق در توحیدش نقل کرده در نهج البلاغه سید رضی نقل کرده، در مجامع روایی و احادیث و مسائل توحیدی ما، بزرگان نقل کردند جرأت نداریم چون اگر بگوییم سایر مسائل هم زیر سؤال می‌رود. همان شخص که آمده این سند را به امام رضا رسانده همان آمده فرض کنید که احکام تکلیفی را نقل کرده، اگر آن دروغ است این هم دروغ است اگر در آن جا اشتباه

کرده، پس در این جا هم اشتباه کرده، بخواهد در این جا اشتباه کند کل تکالیف می رود زیر سؤال، کل احکام می رود زیر سؤال. پس بنابراین این را می گوئیم ما نمی دانیم، نمی دانیم بله که نمی دانیم نباید هم بدانی، تو که سهل است جدت هم نمی داند ولی صحبت سر این است که امام این را فرموده برای کسی که می داند یا نه؟ اگر کسی نیست که بداند برای چه امام این روایت را گفته؟ برای چه؟ مگر امام قرض داشته به کسی؟ در صحبت کردن قرض داشته؟ بدهی داشته از این حرفها بزند؟ از این مطالب بگوئید؟

امام که می داند تا روز قیامت و تا قیام امام

زمان و بلکه فقط خود او، کسی از این مطالب سر

در نمی آورد مگر مجبور بوده است که بگوید؟
مگر مجبور بوده؟ چون کسی قرار نیست بفهمد
دیگر، وقتی قرار نیست برای چه می گوید؟ بگویند
که ما یک چیزهایی می دانیم شما نمی دانید! این
است؟ امام این است؟ یا نه؟ امام اینها را فرموده است
برای کسانی که بدانند، تو نمی دانی خوب نمی دانی،
صادقانه بگو من نمی دانم، اشکال ندارد. چه اشکال
دارد که انسان وقتی یک چیزی را نمی داند علمش را
واگذار کند به آن کسی که می داند؟ هستند کسانی از
شیعیان امیرالمؤمنین و از بزرگان و علما که اینها
می آیند و تفسیر می کنند و توضیح می [دهند] و بیان
می کنند و می دانند و روایات هم در این زمینه داریم.
از امام سجّاد روایت داریم که در آخر الزّمان افرادی
خواهند آمد که معنای سوره قل هو الله احد و شش
آیه اوّل سوره حدید را می دانند منظور امام سجّاد ائمه
بودند یا این که از شیعیان بودند؟ خوب این روایت هم
مال ائمه است دیگر، این روایات را که صدر المتألّهین
نیامده از پیش خودش اینها را وضع کند. اینها
روایاتی است که از خود ائمه است، منتهی ما نیست

نسبت به معارف تنبل هستیم. نسبت به معارف جاهلیم. نمی‌خواهیم به دنبال حق برویم، حق را می‌پوشانیم. حق پوشیده نمی‌شود، شما نسبت به این مسئله اطلاع ندارید.

خدا رحمت کند، افرادی در این زمینه بالاخره هر کسی در این جا می‌آید ذات خودش را نشان می‌دهد، از کوزه همان برون تراود که در اوست. یک روز در قم، همین جا ما تحصیل می‌کردیم مرحوم والد رضوان الله علیه آمده بودند، همان زمان سابق زمان شاه، مشرف شده بودند قم مرحوم آیت الله آقای سید محمد مهدی روحانی رحمة الله مرد بسیار بزرگ و عالمی بود، مرد عالمی بود، مجتهد بود، فاضل بود و مرد بی‌هوایی بود آدم خوبی بود بسیار آدم خوبی بود، ایشان آمده بود برای دیدن مرحوم پدرمان، خب هم از نظر رفاقت و اینها، اینها رحم هم بودند با هم رحمت داشتند اینها. در بین صحبت مرحوم آقا سید مهدی رو کرد به پدرمان، گفت این قضیه‌ی وحدت وجود را شما برای ما توضیح بدهید با همان زبان قمی گفتند آقا ما نمی‌فهمیم ما این

قضیه‌ی وحدت وجود را نمی‌فهمیم که چیست؟
حالا می‌شود شما برای ما بگویید من یکدفعه خنده‌ام
گرفت از این سادگی او از این صفا و سادگی، حالا
بابا برای خودش درس خارج می‌گفت، کسی بود،
این قدر ساده و چندتا از رفقا هم بودند چندتا از رفقا
هم بودند، این اصلاً انگار نه انگار که حالا این‌ها
نشستند، مجلس مجلسی است که حالا کسی دیگر
هم هست و این حرفها و همین طوری خیلی!
حالا این را بگویم قبل از این که به این قضیه پردازم
یک چیزی که من یادم می‌رود رفقا تذکر بدهند،
چون از این طرف و آن طرف ما زیاد می‌رویم.

یک شب یک کسی آمده بود برای دیدن
مرحوم والد اتفاقاً همان وقت، از بعضی از آقایانی که

الآن هم هستند، الآن هم هستند. آمده بود برای دیدن ایشان با یکی دو تا از همان معمّینی که در بیت بودند، اینها مثل این که تنها نمی‌توانند جایی بروند حتماً باید افراد دیگر هم باشند، نمی‌دانم این چه قضیه‌ای است این چه مسئله‌ای است که؟ خلاصه نشسته بودند صحبت شد دو، سه تا از رفقا هم بودند، شب بود دیروقت بود حدود ساعت ده و نیم، یازده، آن حدودها بود. دیروقت بود یادم است که وقتی در زدند مرحوم پدرم اصلاً تعجّب کردند وقتی من رفتم گفتم فلانی آمده گفتند این موقع شب که موقع آمدن نیست آقا. گفتم آقا فعلاً آمدند حالا برشان گردانم؟ گفت نه بگو بیایند بنشینند حالا ما هم می‌آییم دیگر، اینها خیال می‌کنند همه مثل خودشان هستند بابا این بزرگان حساب و کتاب دارد وقتشان، زندگیشان برنامه دارد ساعت دارد اینها باید بلند شوند اهل عبادت هستند اهل چه! همین طوری ساعت ده و نیم بلند شده راهش را کشیده به دو نفر هم گفته بلند شوید برویم دیدن آقای سید محمد حسین، هم سن هم تقریباً بودند با مرحوم آقا،

هم سن بودند یا احتمالاً چند سالی هم بزرگتر بود
ایشان.

خلاصه وقتی نشسته بودیم هنوز صحبت و
این حرفها بود، یکدفعه سؤال کردند که آقا اساتید
شما چه کسانی هستند؟ شما بگویید چه کسانی
اساتید شما بودند؟ من یکدفعه دیدم این آقا رنگش
عوض شد رنگش عوض شد. خب سؤالی نکردند،
خب اساتید شما چه کسانی بودند؟ عوض شد و
شروع کرد ایشان گفتن، که بله استاد ما مرحوم
حالا دیگر بماند، دیگر این مقدار هم توضیح ندهیم،
از افرادی که معروف بودند و تقریرات نائینی را
داشتند. فضلا و طلاب دروس خارج اصول آن
تقریراتشان را می خوانند و اینها و ما پیش ایشان
بودیم، هفت سال هشت سال چکار می کردیم و
می خواندیم و، وقتی که تمام شد بعد یکدفعه
همین طور خیلی آهسته که فقط ایشان بشنوند ما
نشویم یکدفعه گفتند، یک مدت خیلی هم پیش
آقای خویی! اسم آقای خویی را بله! ...! یک مدت
خیلی هم پیش آقای خویی. ایشان هیچی نگفتند و

یک چند دقیقه گذشت و یک ربع هم گذشت و مجلس تمام شد و ایشان رفتند. وقتی که رفتند ما با مرحوم آقا آمدیم در حیاط که ایشان بروند سمت اتاق، رو کردند به من گفتند: این آقا تمام درسهایش را پیش آقای خویی خوانده! ببینید می‌گوید چند صباحی پیش آقای خویی ...! این معلوم می‌شود کسی است که در هوای نفس است یا نه؟

وقتی که آیت الله خویی استاد شما است چرا باید این طور تعبیر بیاورید؟ آیا این نمک‌شناسی نیست نسبت به ولی نعمت خودت؟ این نیست؟ این نمک‌شناسی نیست؟ چرا؟ چون الآن هم تو ادعای مرجعیت می‌کنی هم ایشان، ایشان هم زنده بودند دیگر، مرحوم آقای خویی رحمت الله علیه ایشان هم در همان موقع حیات داشتند. خب چه اشکال دارد انسان بگوید آقا ایشان هستند؟ نه! همچنین کسر

شأنت می‌شود پیش یک مرجعی که هنوز زنده
است بگویی آقا من شاگرد ایشان بودم؟ شاگرد
ایشان بودم شاگرد ایشان بودم یک چند صباحی! یک
چند صباحی!

ببینید این دو تا را بگذارید بغل هم، او می‌آید
جلوی افراد به مرحوم آقا می‌گوید آقا ما معنی این
حقیقت وحدت وجود را نمی‌فهمیم این را شما
بیایید برای ما توضیح بدهید، این جلوی افراد این
طور می‌گوید خدا رحمت کند الان این جا دوباره یک
قضیه یادم آمد، اینها را انسان باید بگوید، این
حکایات اینها همه برای بخصوص ما اهل علم مذکر
است، منبّه است باید بگوید. این صفات حسنه
بزرگان را انسان باید بیان کند تا اینکه ما بدانیم که
راهمان چه جوری باشد و مسیرمان را چگونه اختیار
کنیم؟ آیا مانند او باشیم یا مانند این باشیم؟! لذا بنده
در مواردی که جنبه نقدی دارد اسم نمی‌آورم معمولاً،
حالا مگر یک وقتی حالا خطئی و به اصطلاح سبق
لسانی، چیزی بشود و الّا اسم نمی‌آورم. ولی در
آن جایی که صفت مستحسنة است باید بگویم.

مرحوم آیه الله میرزا هاشم آملی رحمة الله
علیه ایشان از مراجع بود در همین قم و مرد فاضل،
با سواد و خوش نفسی بود، این سومی برای من مهم
است، خوش نفس بود و تا حدودی بی هوا هم بود،
بی هوا، من یادم است که در یک مجلسی که با ایشان
بودیم و مرحوم آقای مطهری بودند و کسانی دیگر
بودند در همین قم و عده زیادی بودند، نهاری دعوت
کرده بودند در خدمت ایشان بودیم در همین منزل
خودشان، در این جا، ایام نوروز بود ایشان رو کردند
به مرحوم آقا گفتند، آقا ما شاگرد پدر شما هستیم،
آقا شما می دانید؟ ما شاگرد پدر شما هستیم، ما
شاگرد پدر شما هستیم، خیلی بلند و با اظهار خیلی
شعف و! بعد ایشان بعداً به من فرمودند، ایشان
مقداری فقط از مغنی پیش پدر ما خوانده، آن وقت
این جور دارد این مسئله را اظهار می کند که ما شاگرد
پدر شما هستیم و اینها، حالا باب اوّل یا باب رابع،
ولی همه آن را هم نخوانده بود، در آن موقع که ایشان
نجف بودند ایشان یک مقداری از مغنی پیش او
خوانده بوده. چقدر خوب است انسان واقعاً صاف

باشد. برای خودش نگه ندارد، این افراد، افراد
موفقی هستند، این گونه افراد، این گونه صفات.
مرحوم آقا می فرمودند برکات برای این افراد
می آید. برکات برای این گونه افراد می آید. اینهایی که
نعمتهای الهی را از خودشان نمی بینند.

باز در این جا یک حالت نقد و صفت غیر
مستحسنة را بیان کنم. مرحوم استادمان مرحوم آقای
شیخ ابوالقاسم غروی رحمت الله علیه که بسیار حق
بزرگ بر گردن من دارند. بسیار بسیار حقّ بزرگ
دارند و من اغلب درسهای سطح را پیش ایشان
خواندم و واقعاً ایشان خیلی از این نقطه نظر در
تکوین

برداشتهای استراتژیک من، آن چه که برمی گردد به کیفیت، ایشان نقش داشتند، خیلی بودند، افراد مؤثر، یکی از آن افرادی که بسیار نقش اساسی داشت مرحوم آیت الله آقای آقا شیخ مرتضی حائری اعلی الله مقامه بود که بنده چند سال در درس فقه و خارج ایشان بودم و می توانم بگویم که عمده برداشت اجتهادی و استنباط من از کیفیت تدریس ایشان بوده و خوب البته نسبت به مرحوم آقا رضوان الله که آن جای صحبت ندارد جای بحث ندارد که ما هر چه داریم از ایشان داریم علی کل حال هر کدام از این بزرگان جای خودشان را دارند و همه آنها ولی نعمت ما هستند و ما چشم امید و شفاعت به همه آنها داریم و خدا اجر همه آنها را بدهد که واقعا ادای رسالت کردند.

همین مرحوم آقای غروی در زمستان ببینید چقدر اخلاص مهم است که هنوز که هنوز است من این قضیه را فراموش نمی کنم و هر وقت از صحن رد می شوم به یاد همین مسائل و تکرار این قضایا، بی اختیار جلوی آن مقبره می ایستم و حمد و سوره

می خوانم، اینها همان چیزهایی است که برای انسان باقی می ماند در زمستان سرد که نیم متر یخ روی زمین بود، یخ روی زمین بود و برف می آمد، این مرد روز جمعه، روز جمعه حتی! یعنی روز تعطیل از منزلش پیاده می آمد در صحن و در هنگام برف و یخ و اینها که من که از مدرسه می رفتم تا آن جا سه دفعه زمین می خوردم، سر می خوردم ایشان از صفائیه بلند می شد می آمد در صحن روز جمعه، گاهی اوقات هم من می رفتم منزل ایشان، حالا غیر از سایر ایام، برای بنده ایشان قوانین می گفتند آن زمان. تک و تنها! اینها ارزش ندارد؟ اینها به حساب نمی آید؟ کیست که الآن این کارها را انجام بدهد؟ کیست واقعاً؟ ما کی را سراغ داریم که بلند شود، یک عالم، یک شخص محقق، بلند شود در آن سرما برای یک نفر بیاید این همه راه را و خودش می گفت من چند مرتبه زمین خوردم خودش می گفت! بله؟ خب اینها خیلی برای انسان موجب عبرت است خیلی انسان باید به خودش و کارهای خودش بیاندیشد و فکر کند دیگر.

آن وقت ایشان می فرمود که یکی از آقایان، دیگر بیشتر توضیح نمی دهم که البته حیات هم دارد، ایشان سالها شاگرد مرحوم محقق داماد بوده که بسیار مرد بزرگی بوده و مرد عالم و تیزفهمی بوده و داماد هم برای این می گفتند که داماد مرحوم آقا شیخ عبدالکریم حائری بوده، مؤسس حوزه علمیه، ایشان سالها درس مرحوم داماد را رفته بوده، کفایه داماد را رفته بوده درس خارج داماد را رفته بوده که مرحوم آقا می فرمودند موقعی که ما درس کفایه داماد را می رفتیم افرادی که بودند اینها بودند که یکی از آنها مثلاً همین شخص بود، ایشان می رود مدتی شش ماه، چند ماه می رود در نجف. در نجف در درس آقای حکیم شرکت می کند بعد وقتی که برمی گردد از او سؤال می کنند که فرض کنید که استاد شما

که بوده و پیش چه شخصی درس خواندید؟

اصلاً اسمی از مرحوم داماد نمی‌برد و می‌گوید
که من پیش آقای حکیم بودم و ایشان استاد من
بودند. مرحوم داماد به استاد ما مرحوم غروی داشت
گلایه می‌کرد ببینید چقدر زشت است!!؟ به او
می‌گوید درس را من به او دادم افتخارش را دارد
نسبت به کسی دیگر می‌کند! چقدر بد است!!؟ این
استاد چه حالتی نسبت به این شاگرد پیدا می‌کند؟
خب البتّه کسی که آن مرام را داشته باشد عاقبت
عمرش و کارش جورهای دیگر درمی‌آید! بالاخره
آه استاد آدم را می‌گیرد. اینها در عالم تکوین حساب
دارد حساب و کتاب دارد، رفته زحمت کشیده، حالا
آن ان شاء الله برای خدا بوده آن برای خدا آمده درس
داده چه کرده ولی تو چرا نمک‌شناسی باید بکنی؟
و تو چرا حق ولی نعمت خود را نباید بدانی؟ بگو،
اساتید من اینها هستند این افراد، این مدّت و این چه
اشکال دارد؟

مرحوم آیت الله آقا سید مهدی روحانی
ایشان وقتی که این سؤال را کردند پدر ما شروع
کردند برای ایشان این مسئله وحدت وجود را حل

کردن، البته خب طبعاً مباحث، مباحث علمی چندانی نبود چون ایشان اهل فلسفه نبودند و فلسفه نخوانده بودند و حتی بنده گمان نمی‌کنم حتی منظومه هم خوانده باشند ایشان، چون از لحن صحبت و سؤالهایی که می‌کردند به دست می‌آمد که نسبت به مسائل فلسفه برّانی و راجل هستند ولی خب طبعاً بر همین اساس صحبتها در سطحی بود که قابل فهم و قابل درک باشد. وقتی که مطلب تمام شد یکدفعه ایشان گفت آقا خدا پدرتان را بیامرزد همچنین با لهجه قمی خدا پدرتان را بیامرزد ما را راحت کردید خب این که چیزی نیست این قدر مخالفت می‌کنند پدر ما فرمودند خب بله ما هم می‌گوییم این چیزی نیست، خب این که چیزی نیست مخالفت می‌کنند این کجایش اشکال دارد؟ این کجایش چیز است؟ ببینید وقتی که یکی منصف باشد این جوری تسلیم حق می‌شود تسلیم می‌شود. حالا شما یکی را پیدا می‌کنید تا می‌بری جلو، می‌پرد روی یک شاخه دیگر! چرا می‌پری؟ می‌خواهی در بروی؟ خب بایست دیگر، همین را بگیر. پس معلوم است یک

سنگریزه‌ای به کفشت هست، یک سنگی به کفشت هست یک سنگریزه‌ی به کفشت هست، خلاصه یک مسئله‌ای داری! تا یک صحبت می‌خواهد به یک جا برسد یکدفعه برمی‌گردد این‌جا، برمی‌گردد آن‌جا، مطلب را هی این طرف و آن طرف و آن طرف با مغلطه و با مسائل دیگر.

این‌گونه افراد در حقیقت را به روی خودشان می‌بندند می‌بندند و نمی‌گذارند که آن نور بیاید بر آن نفس و بر آن قلب و موجب انشراح بشود، انشراح، بایزید بسطامی همین بود. الآن عده‌ای می‌گویند که اگر بایزید بسطامی شاگرد امام صادق بود پس چرا ذکرش در میان اصحاب روایات نیست؟ مگر قرار بر این است که هر کسی با امام صادق ارتباط داشت فعلاً از نماز و روزه و دماء ثلاثه بیاید برای شما

روایت بخواند؟ بسیاری از مطالب ممکن است از امام صادق شنیده باشد و نیاید به کسی بگوید برای خودش نگه دارد، در بعضی از مواردی که از دست آن کاتب یا گوینده در رفته، ما می‌بینیم امام می‌فرماید مبادا این حرف را به کسی بزنی، فردش را باید پیدا کنی حالا چطور این آمده به روی کاغذ و کتابت و الآن به دست ما رسیده خیلی حرف است، لابد خودشان می‌خواستند، یعنی حضرت تأکید می‌کنند این حرف فقط مال خودت است.

جابر بن یزید جعفی می‌گوید چند هزار مطلب امام به من فرموده است که من تا به حال کسی را پیدا نکردم که یکی از آن را به او بگویم، خب این حرفها را حضرت بالای منبر مسجد مدینه زده یا در منزل به این درِ گوشی فرموده؟! این چند هزار چند ساعت وقت از امام برده؟ چقدر این مجالس در این جا بوده بین ائمه و بین این اصحاب؟ و همین را ما می‌دیدیم یعنی ما می‌دیدیم که افراد در زمان والد رضوان الله علیه اینها وقتی که می‌آمدند اصلاً چیز نبودند مسائل مختلفی داشتند، موارد مختلفی بوده

می آمدند با ایشان صحبت می کردند و بعد هم
مجلس منقضی می شد و می رفتند، مجلس منقضی
می شد و هیچ کس هم اطلاعی ندارد، اطلاعی از
این که بین ایشان و بین مرحوم آقا چه گذشته؟
جسته گریخته ما یک اطلاع پیدا می کردیم. الآن چقدر
ایشان به بسیاری از افرادی که فقط من اطلاع دارم
مطالبی گفتند که یکی از آنها تا به حال منتشر نشده؟
خدا می داند، احتمال نمی رود؟ خب چرا! مگر حتماً
قرار بر این است که آن چه را که ما از بزرگان احساس
می کنیم و شنیدیم و دیدیم فقط همان باشد؟ نه،
ممکن است تو در توهایی در این جا وجود داشته،
مسائلی وجود داشته.

یک وقتی یکی از همین افراد مدعی که الان
هم هست، که به تمام مطالب آقا رسیده و همه مسائل
را دارد! من یک وقتی با ایشان یک جایی بودم، بنده
خدا، یک صحبتی که خلاصه ما به همه چیزها اطلاع
داریم، بعد یک قضیه نقل کرد از مرحوم آقا. من گفتم
بسیار خب، گفتم شما احتمال نمی دهید که بالاتر از
این هم وجود داشته باشد؟ گفت نه، گفتم پس حالا

بشنوید آن را که ایشان به من گفتند، من یک قضیه نقل کردم در این مورد که چند پله بالاتر بود، همین طور دهانش باز ماند! گفتم چه ادّعایی می‌کنی شما؟ ما [در] سطح فهم خودمان با این مرد بزرگ در ارتباط بودیم و بعد به او گفتم به همان شخص حتّی از این که به شما گفتم بالاترش هم هست آن را دیگر نمی‌گویم، نحن معاشر الانبیا أمرنا ان نكلم ما مأمور هستیم که هر کسی را!

آن وقت الآن ما در کتب تراجم می‌بینیم همین طور شخص می‌آید معروف کرخی را به کل، نفی می‌کند و می‌گوید اصلاً یک همچین کسی صحّت ندارد، بواب بوده یعنی چه؟ دربان بوده یعنی چه؟

اگر بوده پس چرا از امام روایت نقل نکرده؟
مگر قرار بر این است که هر کسی امام رضا را می بیند
روایت نقل کند؟ چه کسی همچنین حرفی زده؟ کی
امام رضا التزام داده به این که هر کسی با او رفاقت،
بابا بیا بنشین، تو هم جزو این افراد بنشین، مبانی
اعتقادی، احکام، تکالیف، مسائل.....؟ نه! کی امام
رضا همچنین التزامی داده که همه این طور باید
باشند؟ مسئله در این جا زیاد است. مطالبی را که
مرحوم مجلسی اوّل در ابدال در او تاد، افرادی که از
اکناف عالم برای دیدن امیرالمؤمنین می آمدند، با طی
الأرض می آمدند، مطلب را می گرفتند و برمی گشتند،
چیزهایی که اگر ما الآن بشنویم می گوئیم عجب! بله
آقا، بنده در زمان حیات مرحوم آقا چیزهایی احساس
کردم که تا الآن جرأت نکردم به کسی از رفقا بگویم
فعلاً هم هنوز زمانش نیامده، از این اقسامی که اسم
بردم، از همین انواع شاگردی و تلمذی که اسم بردم،
بله بوده ولی کسی خبر ندارد. خب حالا قرار بر این
است که فاش بشود؟ نه! قرار نیست فاش بشود، قرار
نیست همه چیز فاش بشود. بزرگان و اولیاء آنها

حساب و کتاب خودشان را دارند ارتباط به ما ندارد
آنها می‌دانند چه کنند و با هر کسی به چه نحوی
برخورد کنند.

اینها مسئولیت دارد که ما بیاییم و تهمت بزنیم
و فردی را که سالیان سال در خدمت امام صادق
بوده، او را طرد کنیم و نفی کنیم که چی؟ صوفی
بوده. صوفی بوده که بوده! اگر این طور است جابر
بن یزید جعفی هم صوفی بوده، او هم حرفهایی
می‌زده که جنابعالی نمی‌فهمی پس بگوییم او هم
صوفی است دیگر. مگر شما کشکول و موی بلند
بایزید را دیدی که می‌گویی صوفی بوده؟ مطالبی از
او نقل شده که این مطالب در حیظه علم شما
نمی‌گنجد، خب نگنجد. بنده هم یک حرفهایی
می‌زنم که در حیظه علم سرکار نمی‌گنجد، در حالی
که نه کشکول داریم، نه تبرزین داریم. نه فرض کنید
که این چیزها، اگر چه باب اتهام باز است. ما متنعم
هستیم به همان برکات و الطافی که بله، خیر نثار بقیه
می‌شود! بله نثار ما هم می‌شود ولی بالآخره الحمدلله
که کشکول و تبرزین آن را نداریم و الا معلوم نبود

الآن در اینجا خدمت رفقا بودیم یا نبودیم؟!

اینها همه حساب است یعنی روز قیامت

می آیند یک یک نسبت به عبارات، نسبت به کلمات،

می آیند از انسان سؤال می کنند روی چه حسابی

داری این حرف را می زنی؟ این جناب بایزید از

مطلب نمانیم شش سال پیش امام صادق علیه السلام

بوده، شش سال، بعد از شش سال حضرت رو

می کنند به او و می فرمایند بالای فلان طاقچه، کتاب

را بیاور به حضرت می گوید کدام طاقچه؟ حضرت

می فرمایند آن طاقچه، شش سال تا حالا این جا بودی

ندیدی؟ می دانید چه جوابی به حضرت می دهد؟

عرض می کند یا بن رسول الله من از وقتی که آمدم

جز به روی به شما و رخ شما به چیز دیگری نگاه

کردم. شش سال ندیده آن جا طاقچه است، این را اگر ما بگوییم همین‌هایی که راجع به بایزید کتاب نوشتند، ده صفحه هم اضافه می‌کنند ای آدم فلان، ای آدم دغل باز، ای آدم حقه باز، ای آدم دورو، این ای ای‌ها می‌دانی یعنی چه؟ چون خودشان همین هستند چون خودشان [بین] امام [و] این ستون فرق نمی‌گذارند! اینها خیال می‌کنند همه مثل خودشان هستند. ولی ممکن است که افرادی باشند که وقتی می‌آیند چشمشان می‌افتد دیگر به چیز دیگری چشمشان نیافتد، نتیجه آن چیست؟ نتیجه آن این است که آن بعد از شش سال می‌شود بایزید، این بعد از نود سال می‌شود همان فردی که بله...! سر جایش هست! آن بعد از شش سال امام می‌فرماید حالا موقع رفتن تو است یعنی حالا دیگر کامل شدی، او را می‌فرستند در بسطام به همراهی فرزندشان، می‌آیند در آن جا، ظاهراً حضرت محمد بن امام جعفر صادق است، امامزاده سید محمد که او زودتر از بایزید به رحمت خدا می‌رود و برای او قبّه درست می‌کنند و بایزید وصیت می‌کند که او را در

عته قبر فرزند امام صادق دفن کنند لذا الآن قبر
بایزید در صحن است و مقام و بارگاه حضرت سید
محمد بن امام صادق علیه السّلام در جلوی او قرار
دارد. اینها همه از ادب این بزرگان بود نسبت به اهل
بیت که این گونه اقتضا می کرد که این چنین باشند.

شش سال پیش امام صادق علیه السّلام است
هنوز نگاه نکرده در حالی که ما می دیدیم افرادی که
می آیند پیش مرحوم آقا، اوّل نگاه به فرشها می کنند،
در، دیوار، این عکسها، بالا، پایین، چه جوری است؟
اوضاع چه جوری است؟! خوب که ورنه انداز
می کردند ته قضیه اگر کسی می ماند یک ...، آقای
سید محمد حسین چطورید؟ حال شما چطور است؟
الحمد لله ممنون ان شاء الله موفق باشید خوش آمدید.
این ده سال هم بماند همین است، آن شش سال که
کم است، ده سال و بیست سال و سی سال هم که
بماند در همان مرتبه می ماند.

امشب دیگر ظاهراً همه صحبت ما به ذکر
افراد و اصحاب و اینها گذشت، دیگر این طور پیش
آمد. ان شاء الله امیدواریم که خداوند به ما توفیق

بدهد و واقع و حق را آن طوری که هست بشناسیم
و ترتیب اثر بدهیم و از حشو و زوائد بکاهیم و
خلاصه آن چه را که آن افراد به کار بستند و بردند آنها
را ما [هم] به دست بیاوریم، آن رموزی را که آنها به
دست آوردند و به کار بستند و خودشان را جلو بردند
آنها را ما [هم] به دست بیاوریم و به کار ببندیم و به
آن نتایج برسیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد